



حکومت پهلوی

زمانی که رضا شاه پابرحلقوم انگلیسیها گذاشت! (شیخ خزئل)

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۲۲ آبان ۱۳۹۴ - ۹۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

“در سال ۱۹۲۲ قراردادی بین سروان “پرسی زاخاریاکاکس” و خزعل به امضا رسید که سرآغاز همدلی یک تبعه ایرانی با اتباع بیگانه بودچنین آمده است: “دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به عمل آورد به نحوی که راه حل رضایت بخشی در صورت هرگونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو شما به عمل آورد و حقوق شما را نسبت به دارایی تان در ایران به رسمیت بشناسد و سوسه انگلیسی ها ضعف دولت مرکزی قاجار و هرج و مرج ناشی از دوران مشروطیت شیخ خزعل را به فکر خودمختاری انداخت. خزعل در سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۰ خ) با کمک کنسول



“در سال ۱۹۲۲ قراردادی بین سروان “پرسی زاخاریاکاکس” و خزعل به امضا رسید که سرآغاز همدلی یک تبعه ایرانی با اتباع بیگانه بودچنین آمده است :

“دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به عمل آورد به نحوی که راه حل رضایت بخشی در صورت هرگونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو شما به عمل آورد و حقوق شما را نسبت به دارایی تان در ایران به رسمیت بشناسد

وسوسه انگلیسی ها ضعف دولت مرکزی قاجار و هرج و مرج ناشی از دوران مشروطیت شیخ خزعل را به فکر خودمختاری انداخت. خزعل در سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۰ خ) با کمک کنسول انگلیس در اهواز عشایر عرب و بختیاری را متحد یاخت و داعیه “عربستان آزاد” را برای اولین بار به طور رسمی اعلام و خود را “امیر عربستان” خواند! همزمان عوامل انگلیس در بغداد قاهره و سوریه با درج مقالاتی که سوژه های آن از آرشیو “ام ۱۵” تامین می شد بر تنور تجزیه خوزستان هیزم می افزودند و اعراب خوزستان را که همیشه در راه ایران جانبازی و فداکاری کرده بودند علیه استقلال کشور می شوراندند.

خزعل به دلیل وابستگی به سیاست استعماری انگلیس و به جهت سرپیچی از اوامر دولت باید تنبیه می شد و رضاشاه در سفرنامه خوزستان به ماجرای خزعل اینگونه می نگرد:

“من نمی توانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین النهرین(عراق) و شامات(سوریه) خوزستان را یک الت عربی معرفی کرده خزعل عرب را امیر بلااستقلال آن معرفی می کنند...”

شیخ خزعل با میرزا علی اصغر خان اتابک و دیگر درباریان نزدیک شده و دوستی می نمود و همیشه دلهای آنان را با پیشکش و پول می خرید و نتیجه این تدبیرها بود که حکومت اودر خرمشهر و فلاحیه(شادگان) از حکومت خوزستان جدا و یکسره با تهران سروکار داشت سپس هم حکمرانی اهواز را به او بخشیدند. نیز در سال ۱۳۱۹ ه ق زمینهای اینسوی کارون را که خالصه دولت بود با چند دیه به فرمان شاه به او واگذارند . گویا اتابک همیشه هوادار شیخ بود و برپیشرفت کار اومی کوشید. نیز شیخ دختر نظام السلطنه را گرفته بود که این زمان یکی از نزدیکان شاه بود همچنان دختر برادر شاهزاده عبدالمجیدعین الدوله را به زنی داشت که از درباریان بسیار نزدیک بود . شیخ را به جای

معزالسلطنه لقب سردار اقدس دادند و از درجه امیرتومانی به رتبه امیر نویانی بالایش بردند. از آنسوی شیخ دست ستم بر اعراب دراز کرده و جاسوسان او همه جا پراکنده شده بودند و همینکه به کسی بدگمان میشدند او را از میان برمی داشتند.

در سال ۱۳۲۰ ه ق مشایخ نصار و ادريس و مقدم که سه تیره از عشیره کعب می باشند با هم پیمان بستند که شیخ را از میان بردارند یکی از ایشان پیمان شکنی کرده و خبر را به شیخ داد و هر چهار تن را دستور داد که به زندان فیلیه (در خرمشهر) برده و در آنجا همگی مردند.

یکی از شاهکارهای خزعل این بود که هر کدام از شیوخی که از پرداخت مالیات عشیره خود باز می ماند خزعل از دولت می خواست که مالیات آن عشیره را نیز سرجمع اونماید. دولت نیز که در آن سالها حال پایداری نداشته سرگرم پیش آمدهای دیگر بود از آن پیشنهاد خزعل خشنود گردیده بیدرنگ اختیار آن عشیره را نیز به وی می سپرد. اونیز نخستین کاری که می کرد آن بود که شیخ آن عشیره را بیرون کرده و یا به زندان می سپرد و یکی از بستگان خود را به جای او می گذاشت. خزعل به آرزوهای خود چندان دلبستگی داشت که در راه آن از هر گونه خونریزی دریغ نمی کرد. در سال ۱۳۲۵ ه ق "عبدالمسیح انطاکی" به خرمشهر رفته خود را بسته به شیخ ساخت. او در قصیده هایی داد چاپلوسی و فرومایگی را به پای شیخ نثار کرده شیخ را پادشاه عربستان نامیده. بسیار خنده آور است که این شاعر نادان از خود شیخ خزعل پادشاه و از پسر بزرگتر شیخ "شیخ جاسب" ولیعهد و از حاجی محمد علی رئیس التجار که پیشکار شیخ بود الوزیرالاکبر تراشیده با آن که خود شاعرک می گوید که در بالای کوشک قلیه در خرمشهر و بر بالای کشتی شیخ درفش شیروخورشید زده می شد.

خزعل سالانه هزارها لیبه برای مسیح انطاکی و دیگر روزنامه نگاران مصر و عراق می فرستاد که در روزنامه ها و مجله های خود او را امیر عربستان بنویسند. مبلغ گزافی به شعرای چاپلوس و یاوه سرا و به سیاحان دریوزه گر عراق و شام و مصر و حجاز می بخشید که در میان عرب او را به نام "المحسن الکبیر" مشهور گردانند.

اگر کسانی معتقدند که رضاشاه را انگلیسیها بر روی کار آوردند باید پاسخ لازم را به تاریخ بدهند که چگونه یک عامل انگلیسی توانست پابر حلقوم انگلیسیها نهد و قرار دادهای خزعل و انگلیسیها را زیر پا های خود له کند و علی رغم خشم و اعتراض وزارت خارجه انگلستان به خوزستان لشکر کشد و بساط توطئه تجزیه خوزستان را برچیند؟! رضا شاه ابتدا خزعل را به اطاعت فراخواند اما پاسخ او چنین بود:

"من اصلاً شخص شما را به ریاست دولت نمی شناسم شما غاصبی هستید که شاه قانونی و مشروطه مملکت را بیگانه بیرون کرده و پایتخت را اشغال کرده اید و غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته اید!"

کسی که خود فرمان از انگلیسیها دارد رضاشاه را غاصب می نامد! شیخ خزعل پس از ارسال این جوابیه با اشاره اربابان کمیته ایی تشکیل داده نام "قیام سعادت" و "ان گاه طوماری با امضای ۱۵ هزار نفر به جامعه بین الملل فرستاد و درخواست کرد که از تجاوز رضا خان به قلمرو! او جلوگیری شود و سپس نامه ایی به کنسول انگلیس در اهواز نوشت و تقاضاهایش را به شرح زیر بیان کرد:

۱- یک نفر سرباز ایرانی در عربستان (خوزستان) نماند. ۲- تمام فرامین من تأیید و تصدیق شود. ۳- مالیاتی که بر عهده من است باید به همان میزان سابق باشد. ۴- انگلستان باید قول هایی که به من داده و قراردادهایی

که با من بسته عمل کند. ۵- تا من زده ام مصالح دولت انگلیس را حفظ خواهم کرد!

از نویسندگان قومگرا باید پرسید که اگر کسی عامل دولت انگلیس را از سریر قدرت پائین بکشد و در برابر مطامع بیگانگان قد علم کند آیا گفتمان نژادپرستانه را به ایران تحمیل کرده است؟
به هر روی رضا شاه تصمیمش را در مورد خوزستان گرفته بود .
اودر سفرنامه اش می نویسد:

“تصمیم من تزلزل ناپذیر و با هر قوه ایی که باشد عربستان مصنوعی را به همان نام اصلی خود خوزستان تبدیل و آن ایالت را جزء لایتجزای وطن خود خواهم کرد و به یک عرب وطن فروش اجازه نخواهم داد به اتکای جراید بین النهرین و تبلیغات خارجی خود را امیر مستقل خوانده یکی از بزرگترین ایلات ایران یا بارگاه سلاطین صاحب جاه را ملعبه دستهای جنایتکار خود سازد.”

سردار سپه به هنگام عزیمت به خوزستان با #مخالفت رسمی “#سرپرسی لورن” وزیر مختار انگلستان در تهران مواجه شد. نامه اعتراضیه به شرح زیر است:

دولت پادشاه انگلستان حال ناگزیرند اظهار نمایند که دیگر نمی توانند به شیخ محمره و بختیاری ها فشار وارد آورند که آنها به سکوت خود ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگزاران ایران موجب وارد شدن صدمه و خسارت جانی به اتباع انگلیسی گردد. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می کند که به هر نحو و طریق که صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جانی و مالی رعایای انگلیسی به عمل آورند.
دومین یادداشت سفارت انگلستان در تهران که عصر همان روز ارسال شد چنین است:

باید خاطر آن جناب را مستحضر سازیم که در ماه نوامبر ۱۹۲۴ میلادی (۱۲۹۲ خورشیدی) دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانهای رسمی به جناب اجل شیخ محمره داده اند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزه اقتدار معزی الیه نسبت به حقوق شناخته شده او یا نسبت به اموال و علاقه ایشان در ایران حاضر خواهند بود برای تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان مساعدت لازم را بنمایند. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع مساعی خود را به کار خواهند برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاه دارد.

رضا شاه هردو این یادداشت ها را به سفارت انگلیس بازگرداند و آن را خلاف حق حاکمیت و استقلال ایران دانست در همان روز وزارت خارجه کشور به دستور رضا شاه پاسخ به شرح زیر به سفارت انگلستان فرستاد:
نظر اولیای دولت علیه در این اقدام این بود که چون مضمون مراسله ها را کاملاً مخالف اصول قانونی بین المللی و حق سیادت و استقلال ایران می دانستند مراسله مزبور رد شود.”

دولت انگلستان که حریفی چون رضا شاه را سرسخت و غیر قابل انعطاف می دید به فکر مداخله نظامی افتاد و بصره را به انبار تسلیحات مبدل کرد که از آن طریق برای شیخ خزعل سلاح فرستاده شود!
در اسناد وزارت خارجه انگلستان در این مورد چنین آمده: اگر بهانه برای اعزام نیروهای نظامی به دست نیاید و نیروهای ایرانی برای اشغال اراضی شیخ ابراز عزم راسخ نمایند آن وقت ما باید شورش در میان اعراب ایجاد کنیم تا در نتیجه شورش مذکور خطراتی برای لوله های نفتی به وجود آید سپس با پیاده کردن نیرو در اهواز نقشه وزیر

جنگ (سردار سپه) را باطل نموده و براو سبقت جوئیم!

به هر روی سردار سپه وزیر جنگ و نخست وزیر ایران در ۱۵ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی به خوزستان رفت و به خوابهای آشفته ای که لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان دیده بود وقعی نگذاشت و برخلاف رئیس الوزراهای پیشین که از ترس انگلیس چشم بر اعمال خزل بسته بودند با چشمانی باز به سوی خوزستان شتافت تا خزل صاحب مدال از پادشاه انگلیس را یا وادار به اطاعت از حکومت کند و یا او و اندیشه اش را در خاک های سوزان خوزستان دفن کند و داغ بیگانه پرستی را از چهره طوایف وطن پرست عرب زبان بزدايد.

در همین حال خزل در پی آن بود که نیروهایی را برای مقبله با رضا شاه جمع آوری کند و فرستادگانی را به نزد خاندنهای بختیاری و لر و قشقایی گسیل داشت ننگین ترین کار وی این بود که برخی از روزنامه نگاران عراق را که جیره خوار وی بودند را واداشت تا مقاله هایی به دشمنی رضا شاه بنویسند و بدگوییهایی به ایران و ایرانیان داشته باشند! همچنین تلگرافی برای مشایخ عرب و دیگر بزرگان خوزستان و علمای نجف فرستاد. **آقا میرزا حسین نائینی و آقا میرزا ابولحسن اصفهانی که بزرگترین مجتهد در نجف بودند خزل را می شناختند و از سیاهکاریهای وی آگاه بودند فتوی نوشتند که هرکه بردشمنی دولت ایران برخیزد از اسلام بیرون رفته و این فتوی در روزنامه ها چاپ شد.** با همه این کارها خزل نتوانست در برابر رضا شاه تاب مقاومت بیاورد و در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۰۳ خزل در بیرون از اهواز به استقبال رضا شاه رفت و از همه مهمتر اینکه اهواز و خوزستان بدون خونریزی به آغوش وطن بازگشتند. **خزل در دیداری که با سردار سپه برای عذرخواهی گذشته اش آمده بود چنین گفت:**

من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «زمانی که رضا شاه پابرخلقوم انگلیسیها گذاشت! (شیخ خزئل)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوستهای آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

[https://parsiandej.ir/articles/1711/pdf/زمانی-که-رضا-شاه-پابرخلقوم-انگلیس-ها-گذ-](https://parsiandej.ir/articles/1711/pdf/زمانی-که-رضا-شاه-پابرخلقوم-انگلیس-ها-گذ-https://parsiandej.ir/articles/1711/pdf/)

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵